

A study on the need to protect the spiritual health of women victims of hate crimes in the criminal justice system

Mahsa Shiravi

Abstract

Increasing the rate of hate crimes can be considered as one of the most important and challenging topics in the field of criminology today. The crime of hatred has components that pay attention to these components, the development of a supportive victimization approach, “prevention of victimization” and “controlling the fall of the victim’s mental health measures in the post-morale cycles”. It’s necessary. The recent strategy is based on the fact that the obvious clinical signs in a victim of violence are from the moment of the victim to the beginning of the second cycle of psychological trauma. At the same time that these situations affect the victim, criminal proceedings are initiated against the offender. «Having a” post-traumatic stress disorder “can lead to secondary victimization of the victim of the crime and slow down the transition to the post-victimization cycle and does not measure the recovery of his mental health. The present article, after briefly describing the concept of a crime arising from hatred, presents the process of development and symptoms of post-traumatic stress disorder on the body and mind of victims of violent crimes, which, in view of those injuries, distort criminal justice. And reproduces the victim.

Keywords: hate crime, women victims Mental health measures, criminal justice system.



تتبعی بر لزوم حمایت از سلامت معنوی زنان بزه‌دیده جرم‌های برخاسته از نفرت در سامانه عدالت جنایی^۱

مهسا شیروی^۲

چکیده

جرم‌های برخاسته از نفرت را می‌توان یکی از چالش برانگیزترین مباحث امروزی در حوزه جرم‌شناسی دانست. جرم برخاسته از نفرت دارای مولفه‌هایی است که توجه به این مؤلفه‌ها، بسط رویکرد بزه‌دیدگی حمایتی از زنان را به عنوان دو مقوله پیشگیری از بزه‌دیدگی و مهار سقوط سنجه‌های سلامت روانی بزه‌دیدگی زنان در سیکل‌های زمانی پس از بزه‌دیدگی^۳ ضرورت می‌بخشد. راهبرد اخیر، مبتنی بر توجه به این واقعیت است که از لحظه آغاز فرایند کیفری علیه بزهکار، که زنان بزه‌دیده نیز در آمد و شد خواسته یا ناخواسته به مراجع انتظامی و قضایی و رفتار کارکنان نظام عدالت کیفری که خود می‌تواند به «اختلال فشار روانی پس از سانحه»، بیانجامد و گذر از سیکل پس از بزه‌دیدگی را کند و سنجه‌های رو به‌ترمیم سلامت روانی زنان را به محاق ببرد. به همین منظور، نوشتار حاضر ضمن توصیف اختصاری مفهوم جرم برخاسته از نفرت و فرایند تکوین و عروض اختلال فشار روانی پس‌آسیبی بر جسم و روان زنان بزه‌دیده جرم‌های برخاسته از نفرت در صدد پاسخ به این سوال اساسی است که راهبردهای حمایتی از بزه‌دیدگی زنان متعاقب جرم‌های برخاسته از نفرت در نظام عدالت کیفری چیست و غمض نظر از آن آسیب‌های وارده، بی‌توجهی سامانه‌های عدالت کیفری تا چه میزان می‌تواند بازبزه‌دیدگی زنان را در این فرایند فراهم می‌سازد؟ در پاسخ، می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد، در نظام عدالت کیفری نه تنها هیچگونه حمایت‌های افتراقی معنوی و روانی از زنان در برابر خشونت‌های برخاسته از نفرت و جرایم آن در قوانین موضوعه‌ی ایران به رسمیت شناخته نشده بلکه حتی در اندک مواردی که مقنن تلاشی ناچیز برای حمایت از زنان بزه‌دیده داشته، به دلیل ساختارهای فرهنگی موجود به این موضوع در مرحله‌ی عمل هدف قوانین مصوب تأمین نمی‌شود.

واژگان کلیدی: جرم برخاسته از نفرت، زنان بزه‌دیده، سنجه‌های سلامت معنوی، سامانه عدالت کیفری.

۱- تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۹/۰۹/۰۷، تاریخ پذیرش مقاله ۱۳۹۹/۱۲/۱۹

۲- استادیار گروه حقوق، واحد پردیس، دانشگاه آزاد اسلامی، پردیس، تهران، ایران

درآمد

نفرت‌های مبتنی بر جنسیت، بزه‌دیدگی افراد را در جرم‌های برخاسته از نفرت در پرتو مفهوم جنسیت، بررسی می‌کند. از این‌رو، اعتقاد بر آن است که صرف تعلق افراد به یک گروه جنسی خاص، موجب ارتکاب جرم برخاسته از نفرت علیه آنان می‌شود. بر اساس این رویکرد، ریشه ارتکاب جرم‌های برخاسته از نفرت، جنسیت افراد است. بر اساس یافته‌های جنس^۱، جنسیت، نماینده‌ای برای دخترها و زنان است.^۲ وی هم‌چنین اظهار داشته، استانداردهای پیش فرض این است که مرتکبان تنفرهای جنایی، مردان و قربانیان آن زنان هستند. اما سوالی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا به‌واقع متغیر جنسیت، بزه‌دیدگی ناشی از رفتارهای متعصبانه را نسبت به مردان نادیده می‌گیرد؟ این تفکر که مرتکبان جرم‌های خشونت‌آمیز غالباً بخشی از یک گروه مسلط و قربانی، یک تابع است، ممکن است با نظریه‌های جامعه‌مردسالار تشدید یابد. اما آن چه که به نظر می‌رسد آن است که با وجود درستی این فرض که مردان مرتکبان اکثر بزه‌ها، به ویژه جرم‌های خشونت‌بار اند، اما به گفته کونل^۳ «مرد محوری کل داستان جرم نیست» و با توجه به هژمونی مرد محور، مردان نیز می‌توانند بزه‌دیده جرم‌های خشونت‌بار باشند. حتی برخی آمار نشان می‌دهد که مردان و زنان ممکن است به صورت مکرر، بزه‌دیده خشونت خانگی قرار بگیرند، اما به طور تقریبی، درصد قابل توجهی از مردان، کمتر مجروح می‌شوند و به احتمال کم به دنبال کمک‌های پزشکی می‌روند. به همین دلیل است که آمارهای رسمی بزه‌دیدگی آن‌ها به مراتب کمتر از زنان گزارش می‌شود. بر اساس یافته‌های اسپلاک^۴ در سال ۲۰۰۸، خشونت خانگی باعث احساس اضطراب، ترس، خود نفرتی و افسردگی در میان قربانیان می‌شود که درصد آن در زنان نسبت به مردان بیشتر است.

جرم‌های برخاسته از نفرت علیه زنان از جمله جرایمی هستند که در بسیاری از نظام‌های حقوقی کشورهای دنیا تحت عنوان جرمی مستقل و یا در دل عناوین

1- Jennens

2- Gender is a Proxy for Girls and Women

3- Connell

4- Splak

مجرمانه‌ی دیگر قابل تعقیب و مجازات هستند. این جرم‌ها به دلیل ماهیت خاصشان و شرایط طرفین درگیر در جرم از پیچیدگی‌های فراوانی در نحوه‌ی مقابله با آن برخوردار بوده و توجه ویژه‌ای را می‌طلبد. نحوه‌ی واکنش در برابر جرایم به طور اعم و خشونت‌های برخاسته از نفرت به طور اخص در طول سال‌های متمادی مبتنی بر عدالت کیفری بوده که همچنان نیز با شدت و ضعف در کشورهای مختلف ادامه دارد. پیروی از تفکر عدالت کیفری یا سزادهی در برخورد و مواجهه با جرایم که خاستگاه آنان همانا حقوق کیفری می‌باشد، بیش از چهار هزار سال در جوامع بشری دارای قدمت است. اما اگر بخواهیم آن را به نحوی مدرن به عنوان رشته‌ای نظام‌مند در نظر بگیریم عمری حدود دو قرن دارد. تفکر عدالت کیفری به ویژه از دو قرن پیش تاکنون به عنوان تفکر غالب، اقتضای برقراری عدالت را مجازات مجرم یا بزهکار با توجه به نوع و شدت جرم ارتكابی می‌داند. از دهه‌های آخر سده بیستم تاکنون، نظام عدالت کیفری به دلیل عملکرد و نتایج خاص آن مورد انتقادها و اعتراض‌های نظریه پردازان حقوق کیفری و جرم‌شناسی قرار گرفت. اعتقاد منتقدین این نظریه بر این است که عدالت کیفری، هم بزه دیده، هم بزهکار و هم جامعه را به نفع اعمال اقتدار عمومی از طریق قوانین کیفری فراموش نموده و یا حداقل نقشی در خور و شایسته به آن‌ها نداده است. به طور یقین این نوع عدالت به نفع بزه دیده و افراد جامعه و حتی به نفع بزهکار نیست. چرا که حتی شخص بزهکار که در نظام مزبور محور توجه قرار گرفته است، چیزی جز محوری که موضوع تحمیل اخطارها و مجازات‌هاست نخواهد بود. بزه دیده در این عدالت کمترین سهم و نفع را می‌برد، در حالی که بیشترین آسیب را از جرم متحمل شده است. با توجه به انتقادات وارد بر نظام عدالت کیفری و با افزایش نرخ ارتکاب جرم در دهه‌های اخیر، ناکارآمدی عدالت کیفری در راه مقابله با بزه بیش از پیش نمایان شد و با شکل‌گیری دیدگاه عدالت ترمیمی توجه به بزه دیده نیز دارای اهمیت گردید. در سال ۱۹۹۷ میلادی، «آربارنت»^۱ در نشریه‌ای به نام اخلاقیات^۲ در آمریکا مقاله‌ای تحت عنوان «ترمیم، پارادایم نوین کیفری» منتشر نمود و با تشریح و تبیین عدالت

1- Arbarnet

2- Ethics

ترمیمی، برای اولین بار این اصطلاح را به کار برد. چند سال بعد و همزمان با گسترش اندیشه‌های مبتنی بر عدالت ترمیمی، «هوارد زهر» آمریکایی در مقاله‌ای تحت عنوان «عدالت ترمیمی - عدالت سزادهی» به تبیین مدل عدالت ترمیمی پرداخت و ارتباط آن را با نظام کیفری سنتی تشریح نموده و نشان داد که بسیاری از اصول رسمیت یافته‌ی عدالت ترمیمی، در طول سالها و قرن‌های متمادی، تاریخ زندگی بشر را تشکیل داده است. دیدگاه‌های حاکم در خصوص عدالت ترمیمی را می‌توان به دو دسته‌ی کلی تقسیم نمود. دیدگاه ناب خواه و دیدگاه بیشینه خواه. ناب خواهان بر این اعتقادند که عدالت ترمیمی برای تحقق مشارکت جامعه در فرآیند رسیدگی به جرم به دنبال حذف نظام عدالت کیفری است و با قضا‌دایی در تلاش برای جلوگیری از نقش آفرینی دستگاه‌های قضایی برای رسیدگی و واکنش به جرم و تقویت مشارکت هر چه بیشتر اعضای جامعه در فرآیند واکنش به جرم است. در مقابل بیشینه خواهان حذف کامل دستگاه قضایی را قبول ندارند. به زعم آنان عدالت ترمیمی رویکردی مکمل عدالت کیفری محسوب می‌گردد و نباید قائل به رد و الغاء کامل سیستم عدالت کیفری باشیم. آن‌ها عدالت ترمیمی را به شکل خالص آن نمی‌پذیرند. بیشینه خواهان معتقدند که نکته‌ی حائز اهمیت نتیجه‌ی ترمیمی است، نه فرآیند ترمیمی. بنابراین بیشینه خواهان را بایستی نتیجه محور دانست. در این که کدام یک از این دو دیدگاه را باید پذیرفت اختلاف نظر وجود دارد. اما واقعیت این است که نمی‌توان به الغاء نظام کیفری رأی داد. زیرا اولاً در خصوص برخی از جرایم امکان اعمال فرآیندهای ترمیمی وجود ندارد. چرا که برخی از جرایم اساساً به واسطه‌ی جنبه‌ی عمومی مورد تعقیب قرار می‌گیرند و بزه‌دیده‌ی خاصی در آن‌ها وجود ندارد تا با حضور وی نشست‌های ترمیمی صورت پذیرد. جرایمی مانند اختلاس یا جاسوسی را می‌توان به عنوان نمونه‌ای از این جرایم نام برد. ثانیاً آن‌ها که برای ورود به فرآیند ترمیمی وجود برخی از شرایط ضروری است و فقدان حتی یکی از آن‌ها سبب بیهوده شدن فرآیند ترمیمی خواهد شد که به تمام این موارد در مباحث بعدی خواهیم پرداخت. ثالثاً در صورت عدم پابندی بزهکار به تعهدات خود در فرآیند ترمیمی چاره‌ای جز توسل به نظام سنتی عدالت کیفری باقی نخواهد ماند.

در مقابل این واقعیت را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که عدالت ترمیمی در خصوص بسیاری از جرایم خرد و دارای بزه دیده مانند خشونت علیه زنان که عمدتاً سبب از هم پاشیدگی روابط انسانی و آسیب‌های روحی می‌گردد، عملکرد بسیار مناسب‌تر و مفیدتری نسبت به نظام عدابت کیفری دارد. زیرا مهم‌ترین ویژگی عدالت ترمیمی تلاش برای بازسازی روابط مخدوش شده‌ی حاصل از جرم و کاهش آثار سوء رفتارهای مجرمانه بر بزه دیده و احساس رضایت بیشتر وی به دلیل ایفای نقش سهامداران جرم، به ویژه بزه دیدگان در فرآیند عدالت است. بنابراین به نظر می‌رسد که باید به عدالت ترمیمی به عنوان مکملی برای نظام عدالت کیفری نگریسته شود و در تلاش بود تا حد امکان به سوی گسترش فرآیندهای ترمیمی گام برداشت.

۱. مفهوم شناسی جرم برخاسته از نفرت

ماهیت جرم برخاسته از نفرت با سازوکاری خشونت‌آمیز نسبت به گروه‌های اقلیت، این طبقه از جرم را در مقایسه با سایر جرم‌ها تبدیل به گونه منحصر به فردی ساخته است. آنچه که امروزه به عنوان «جرم برخاسته از نفرت» شناخته شده است^۱، مسئله‌ای قدیمی است اما فقدان تعریف جامع و مانع از آن، از مشکلات بسیاری از نظام‌های عدالت کیفری است. از آنجایی که نقطه پیوند بزه‌دیدگی اقلیت‌ها، جرم برخاسته از نفرت است، بنابراین پیش شرط اتخاذ هرگونه تدابیر حمایتی، مراقبتی و ترمیمی برای اقلیت‌های بزه‌دیده این است که در وهله نخست با ارائه تعریفی از جرم برخاسته از نفرت، چارچوب ضابطه‌مندی برای مولفه‌های آن

۱- جرم‌های خشونت‌آمیز برخاسته از تعصب و تبعیض امروزه تحت عنوان «جرم برخاسته از نفرت» نام گرفته‌اند. این نام‌گذاری پیامد پیکار موفقیت‌بار گروه‌های ضدنژادپرستی، گروه‌های طرفداران حق‌های زنان و مانند آن بوده است. بر همین اساس، این گروه‌ها برای گستراندن تعریف قانونی این جرم به رفتارهایی که به دلیل قومیت، مذهب، نژاد یا جهت‌گیری جنسی بزه دیده نیز ارتکاب می‌یابد پافشاری کردند. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: Ryken Gratte, Valerie Jenness, Examining the Boundaries of Hate Crime Law: Disabilities and the Dilemma of Difference (2001), Journal of Criminal Law and Criminology, Volume 91, P: 65 - McLaughlin, Eugene, and John Muncie (2006), The Sage Dictionary Of Criminology, London: Sage Publications, P:194.

ارائه شود. با توجه به آن که جرم برخاسته از نفرت تاکنون موضوع پژوهش‌های دقیق و فنی جرم‌شناسانه - جامعه‌شناسانه قرار نگرفته است (نش ملانی و اندرسون ۲۰۰۲، ص ۲۷) و تعریف دقیقی از آن ارائه نشده است، اما برخی از اندیشمندان جرم‌شناس و جامعه‌شناس تلاش خود را برای ارائه تعریف‌هایی از این جرم بکار گرفته‌اند. مطابق تعریف کونین^۱ فراسر^۲ و تامسون^۳ جرم‌های برخاسته از نفرت را می‌توان انگیزه‌های تحریک شده مجرمان متعصب به واسطه نژاد، قوم، ناتوانی، گرایش جنسی و ملیت دانست که منجر به ارتکاب جرم‌های خشونت‌آمیز علیه فرد، اموال و یا اجتماع می‌شود (یو تینگ لی و همکاران ۲۰۰۷، ص ۶۹). خانم‌ها لزلی ولف^۴ و لوییس کولپلند^۵ معتقدند جرم برخاسته از نفرت: «خشونت علیه گروه‌هایی از مردم که به نظر اکثریت افراد جامعه از ارزش و احترام برخوردار نیستند و کسانی که در زمینه‌ها و عرصه‌های دیگر نیز رنج می‌برند و به هیچ‌گونه روشی برای جبران خسارتی برای بی‌عدالتی‌ها سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که در حق‌شان روا شده است دسترسی ندارند». تعریف دیگری نیز از سوی خانم شفیلد ارائه شده است که به نظر می‌رسد کامل‌تر باشد: «منشاء خشونت‌های برخاسته از نفرت، انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی است و به کمک نظام عقیدتی‌ای که سعی در مشروع سازی آن‌ها دارند تقویت می‌شوند؛ بنابراین چنین خشونت‌هایی مجموعه‌ای از وقایع جداگانه و مجزا نیستند، بلکه بیشتر حاصل وجود فرهنگ‌های سیاسی‌ای هستند که حقوق و امتیازات را بر اساس ویژگی‌های خاص زیستی و اجتماعی افراد و گروه‌ها تقسیم می‌کنند» (لزلی ولف و لوییس کولپلند، ۱۹۹۴، ص ۹). با وجود آن که این تعاریف با نگاهی جرم‌شناسانه - جامعه‌شناسانه ارائه شده‌اند و در فهم خاستگاه‌های شکل‌گیری فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن به ما کمک می‌کند، اما باید به این نکته توجه داشت که این موضوع به عنوان آسیبی تنها اجتماعی از محدوده علوم اجتماعی خارج شده و به حوزه حقوق کیفری پای نهاده است و با توجه به

1- conin

2- Fraser

3- Tomson

4- Leslie Wolf

5- Lois Copeland

سطح آسیب‌های وارده قادر بود تعریفی دقیق از این جرم ارائه کرد. مجمع مبارزه با توهین و افترای آمریکا، هرگونه جرمی را که بطور واقعی یا ادراکی به دلیل نژاد، رنگ، مذهب، تبار، ملیت، ناتوانی، جنسیت یا موقعیت جنسی بزه دیده، ارتکاب یابد، جرم مبتنی بر نفرت تلقی می‌کند. مؤسسه آموزش ملی آمریکا، جرم مبتنی بر نفرت را جرمی قلمداد می‌کند که انگیزه آن، دشمنی علیه بزه‌دیده بر اساس اعتقادات یا خصوصیات جسمانی یا روانی، شامل نژاد، قومیت و موقعیت جنسی وی چه بطور واقعی^۱ یا ادراکی^۲ باشد (عباچی، مریم، ۱۳۸۸، ص ۲۳). با توجه به تعریف‌های ارائه شده درمی‌آییم که اصطلاح جرم‌های برخاسته از نفرت، جلوه‌ای از هژمونیک‌گروه^۳ (نجفی ابرنآبادی، علی حسین و هاشم بیگی ۱۳۹۷، ص ۷۷) اکثریت در جهت تقابل با باورهای گروه اقلیت است. تعاریف موجود در عین حال که متضمن مفهوم‌های متعددی هستند، اما دربرگیرنده مشابهت‌های زیادی نیز می‌باشند. بنابراین حلقه مشترک در تمام این تعاریف دو عامل «جرم» و «انگیزه‌های مبتنی بر تعصب و نفرت در مرتکب» است. در نتیجه با توجه به توضیحات بیان شده

1- Actual

2- Perceived

۳- در فرهنگ فارسی معین، هژمونی به برتری، سروری و سلطه تعریف شده است. از نظر گرامشی به عنوان نظریه پرداز اصلی این مفهوم، هژمونی یعنی تولید رضایت و اجماع فرهنگی. به عبارت دیگر، هژمونی به معنای نوعی رضایت خود ساخته و خودانگیخته است. بر خلاف ایدئولوژی که حالتی بالا به پایینی، زورمندانه، همراه با فریب و نیرنگ دارد، هژمونی آنچنان در تمام ابعاد زندگی انسان‌ها تنیده می‌شود که در قالب عقل سلیم درمی‌آید. مجموعه‌ای از عرف، عادات، راه رفتن، حرف زدن، سلیقه و ... که همگی می‌توانند، قالبی هژمونیک داشته باشند و افراد حتی متوجه نشوند که در سیطه هژمونی قرار دارند. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: گرامشی آنتونیو، ترجمه حبیب رائی تهرانی، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۱۶، تیر ۸۸، ص ۱۰۴. بنابراین، می‌توان چنین گفت که هژمونی چگونگی تسلط یک گروه اجتماعی بر گروه دیگر را بر اساس شاخص‌های مختلفی چون امور سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نشان می‌دهد. از این رو و در بطن ساختارهای اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جوامع مختلف، اعتقاد عمومی بر این است که گروه‌های اکثریت در قبال اقلیت‌های فرهنگی، نژادی و ... دارای برتری هستند. البته به نظر می‌رسد که به موازات افزایش قدرت جامعه مدنی و تلاش گروه‌های حقوق بشری جهت برقراری تساوی میان افراد، از شدت هژمونی گروه‌های اکثریت کاسته شود. با این حال، از آن جا که هژمونی گروه‌های اکثریت ریشه در تاریخ سیاسی جوامع مختلف دارد و نظام‌های سیاسی نیز گاه از به حاشیه راندن اقلیت‌ها استقبال می‌کنند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در حال حاضر نیز اجماع جهانی در خصوص رفع هژمونی گروه‌های قدرت وجود ندارد.

۲۰- جهت مطالعه‌ی بیشتر رک به: مهدی کی‌نیا، پیشین، صص ۲۰۲-۲۰۰ و میر احمد هاشمی فرد، مسایل و اختلافات جنسی در زن و مرد، نشر شرکت سهامی مهر، تهران، چاپ پنجم، سال ۱۳۸۳، ص ۲۰۵.

به نظر می‌رسد، جرم‌برخاسته از نفرت را می‌توان چنین تعریف کرد: «جرم برخاسته از نفرت انجام هر عملی است که با انگیزه‌های برخاسته از تعصب و نفرت شکل می‌گیرد و دلیل عمده بزه‌دیدگی در آن نژاد، رنگ، دین، ملیت، جنسیت، جهت گیری خاص جنسی، باورهای سیاسی، عضویت در گروه‌های خاص، معلولیت، سن و پایگاه اجتماعی و اقتصادی بزه‌دیده است».

۲. زنان آماجگاه جرم‌های برخاسته از نفرت

با توجه به آن‌چه که در بخش واژه‌شناسی جرم برخاسته از نفرت بیان شد می‌توان جرم‌های برخاسته از نفرت علیه زنان را این‌گونه تعریف کرد «هرگونه رفتار خشونت‌آمیز و تبعیض‌آمیز مبتنی بر تعصبات جنسی که لزوماً یا محتملاً منجر به آسیب یا رنج جسمانی، جنسی و روانی و باعث محروم کردن و یا محدود ساختن زنان از حقوق و آزادی‌های اساسی فردی و اجتماعی در زمینه‌های گوناگون گردد». جرم‌های برخاسته از نفرت علیه زنان می‌توانند در دو حوزه عمومی و خصوصی رخ دهد. حوزه خصوصی شامل تمامی اشکال خشونت در محیط خانواده نسبت به زنان می‌شود که تحت عنوان «خشونت خانوادگی» از آن یاد می‌شود. خشونت خانوادگی در ساده‌ترین تعریف، عبارت است از «خشونت میان اعضای خانواده و معمولاً همسران که به شکل تعرض یا عمل خشونت‌بار دیگری با به کار بردن نیروی بدنی همراه با خشم و شدت به قصد آسیب زدن انجام می‌شود (حسامی، سمیه، ۱۳۸۴، ص ۲۰). اما برای آن‌که خشونت خانگی مشمول جرم برخاسته از نفرت شود، بدون شک باید مبتنی بر نفرت جنسیتی باشد. در حوزه عمومی جرم برخاسته از نفرت علیه زنان در بسیاری از موارد به خاطر آداب و رسوم و سنت‌های مذهبی و یا ناهماهنگ با قوانین و مقررات موجود در هر کشور رخ می‌دهد برای نمونه، می‌توان به حادثه اسیدپاشی مورخ ۲۶ مهرماه سال ۱۳۹۳ اشاره کرد. در این حادثه چهار نفر از زنان قربانی این جرم واقع شدند. پیرامون علل انگیزه مرتکب یا مرتکبان اسید پاش و این‌که چرا زنان را آماج رفتارهای خود انتخاب کرده‌اند، نظریات گوناگونی ارایه شد که مهم‌ترین آن، نسبت دادن این رفتارها به گروهی از مردان متعصب مذهبی در اصفهان بود. همچنین باید به این

نکته اشاره نمود که برخی از زنان ممکن است بصورت مکرر، آماج این جرم قرار گیرند و بزه دیدگی را تجربه کنند، در حالیکه دیگران چنین سرنوشتی را نداشته و نهایت یکبار بزه دیدگی را تجربه می‌کنند. بزه دیدگی مکرر به بزه دیدگی مجدد اشخاص، مکانها و آماج‌هایی که پیشتر هدف جرم قرار گرفته‌اند، اشاره دارد. (میرخلیلی، سید محمود، ۱۳۹۵: ۱۶۰ ص) در ادامه به بارزترین شاخص ارتکاب جرم برخاسته از نفرت و آثار آن علیه زنان اشاره خواهیم کرد.

۲-۱. خشونت شاخصی بازر در ارتکاب جرم‌های برخاسته از نفرت

علیه زنان

خشونت در لغت به معنی تندخویی و درشت‌خویی و مترادف با پرخاشگری است. (فرهنگ معین، ذیل واژه‌ی خشونت) پرخاشگری اعمال خصمانه‌ای است که از روی عمد صورت می‌گیرد و به افراد و اشیاء آسیب می‌رساند. آسیب زدن به دیگران روش‌های مختلفی دارد. می‌توان کسی را تحقیر کرد، به او اهانت نمود یا دشنام داد (آسیب روانی) و یا برای نابودی او تلاش کرد (آسیب بدنی). در هر دو مورد هدف آسیب رساندن، یعنی تحمیل نوعی درد و رنج است. می‌توان وجه تمایز خشونت با دیگر انواع پرخاشگری را در شدت آسیب دانست. (مهرآرا علی‌اکبر، ۱۳۷۳، صص ۱۶۱-۱۶۰) در این میان برخی از نویسندگان خشونت را تنها ایجاد آسیب‌های فیزیکی و جسمانی دانسته و میان آن با آسیب‌های روحی قائل به تفاوتند. رونالد بلک برن خشونت کیفری را کاربرد غیر قانونی زور شامل دیگرکشی، تهاجم، سرقت، تجاوز و سایر تهاجم‌های جنسی می‌داند. (رفیعی فر شهرام و بهنام بهراد، به نقل از: مولوردی شهیندخت، ۱۳۸۵، ص ۱۹) فرهنگ حقوقی Black نیز خشونت را استفاده از زور فیزیکی غیر قانونی با قصد ایجاد صدمه می‌داند. با این وجود می‌گویند که برخی از دادگاه‌ها معتقدند که خشونت محدود به رفتارهای فیزیکی یا آسیب نیست، بلکه دربرگیرنده‌ی تهدیدات به وسیله‌ی هرگونه کلمات یا افعال است. (دیکشنری بلک)

به نظر می‌رسد که محدود کردن معنای خشونت به اعمال زور و اکراه مادی یا فیزیکی چندان صحیح نبوده و اصولاً بهتر است از تعریف خشونت به اعمال زور

و اکراه خودداری نمود. زیرا این تعریف را نمی‌توان تعریفی جامع و مانع برای دربر گرفتن معنای مورد نظر از خشونت دانست. به عنوان مثال در خشونت‌های خانگی از نوع کلامی که مردی نسبت به همسر خود مرتکب توهین و بکاربردن الفاظ نابجا گردیده و روح وی را می‌آزارد، مرتکب خشونت به مراتب شدیدتری از ضرب و جرح ساده شده است. زیرا آثار چنین رفتارهایی اگرچه مادی نیستند، بسیار شدیدتر و پایدارتر است. بنابراین بهتر است تا خشونت را به معنی هرگونه سوءاستفاده از قدرت در جهت اعمال فشار بر دیگران، با هر وسیله اعم از ضرب و جرح، ایداء روحی، رفتارهای جنسی به عنف و هرگونه تهدید و توسل به قدرت با هدف اثبات برتری و دستیابی به خواسته‌های فردی، به نحوی که احتمالاً باعث آسیب‌های مشخصی به قربانی خواهد شد دانست. (عظیم زاده شادی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۶)

اگرچه خشونت امری ناپسند بوده و چه نسبت به مرد و چه نسبت به زن مستوجب تقبیح است، اما امروزه خشونت علیه زنان و راهکارهای مقابله با آن بیش از گذشته مورد توجه جوامع و فرهنگ‌هاست که می‌توان آن را حاصل تغییرات فکری ناشی از رشد بینش‌ها و نگرش‌های انسانی دانست. با این وجود تفکر سنتی و دیرپای حاکم بر تمامی جوامع، حتی کشورهای توسعه یافته که به تمامی موضوعات نگاهی مردسالارانه دارند و زنان را به نوعی شهروند درجه دوم محسوب می‌کنند، موجب می‌گردد که خشونت‌های صورت گرفته علیه زنان نه تنها در بسیاری از موارد جنبه‌ی توجیهی به خود بگیرد، بلکه راهکارهای مناسب به منظور جبران زیان‌های مادی و معنوی ناشی از خشونت برای زنان نادیده انگاشته شود. از طرف دیگر بسیاری از زنان نیز به دلیل عدم امید به حصول نتیجه، از گزارش خشونت‌ها و پیگیری موضوع از طریق مبادی ذیربط خودداری می‌کنند. وصف بارز جرم‌های برخاسته از نفرت از سایر جرایم، ماهیت خشونت‌آمیز آن‌ها است. از این‌رو، ارتکاب جرایم این حوزه، ممکن است با خشونت جسمی یا روانی همراه گردد. خشونت‌های جسمانی معمولاً خود را در قالب جرایم علیه تمامیت جسمانی برای نمونه قتل، ضرب و جرح و ایراد هر نوع آسیب جسمانی بازنمایی می‌کند. اما خشونت‌های روانی، با هدف قرار دادن روح و روان بزه‌دیده، شاخص‌هایی دارد که آن را از خشونت‌های جسمانی جدا می‌کند. اولین تفاوت میان خشونت‌های جسمانی

و روحی آن است که عموماً، پیامدهای خشونت جسمانی زودگذر هستند. به استثنای جرایمی چون قتل و آسیب‌های شدید جسمانی، دیگر انواع خشونت‌های جسمانی در اثر مرور زمان، بهبود می‌یابند. در نقطه مقابل، خشونت‌های روانی دارای آثار بلندمدتی هستند. به عنوان مثال، توهین و تهدید به مثابه برخی از انواع خشونت‌های روانی ممکن است در طول زمان، ادامه داشته باشد. دومین تفاوت میان خشونت‌های جسمی و روانی آن است که خشونت‌های جسمانی به کار رفته در جرایم برخاسته از نفرت، آثار فیزیکی مشخصی را در بردارد؛ حال آن‌که خشونت روانی به دلیل آن‌که با روان بزه‌دیده اقلیت، سروکار دارد و متعرض جسم وی نمی‌شود، فاقد هر گونه آثار مشخص و ملموسی است. این امر اهمیت خود را در ادله اثبات کیفری نشان می‌دهد. از یک سو، با توجه به آن‌که خشونت‌های جسمانی همواره رد و نشانی را از خود به جا می‌گذارند و از سوی دیگر، علم پزشکی قانونی در چند دهه اخیر، پیشرفت‌های فراوان داشته است، عموماً بزه‌کاران حرفه‌ای جرایم برخاسته از نفرت در پی آنند تا جرایم خود را در قالب خشونت‌های روانی مرتکب شوند؛ زیرا از این طریق می‌توانند بزه‌دیده اقلیت را با چالش اثبات جرم مواجه کنند.

۲-۲. بزه‌دیدگی معنوی اثر بارز جرم‌های برخاسته از نفرت

فرض بر آن است که شدت آثار جسمانی و روانی خشونت‌های جرم‌های برخاسته از نفرت علیه زنان نسبت به سایر اشکال تجاوز شدیدتر است. در گزارش رایه شده از سوی پزشکان بیمارستان ویرجینیا در آمریکا بیان شد که برای نمونه تعداد آسیب‌های وارده بر تعداد زیادی از بزه‌دیدگان زن که مورد تهدید و آزار قرار گرفته‌اند شامل آسیب به سر، تجاوز به عنف و جراحات شکستگی در چند ناحیه از بدن بوده است (مک کال، ۲۰۰۵، ص ۱۴۲). هرک^۱، گیلیس^۲ و کوگان^۳ روان‌شناسان برجسته آمریکایی در مطالعه خود اعلام کردند؛ «که آثار روانی باقی مانده جرم‌های برخاسته از نفرت علیه بزه‌دیدگان زن نسبت به جرایم مشابه، اما

1- Herek

2- cogan

3- Gilis

بدون انگیزه‌های متعصبانه بیشتر مخرب می‌باشند» (هرک، کوگان و گیلس، ۲۰۰۳ص ۲۴۴). همچنین اخیراً این رویکرد در گزارش ارزیابی برنامه‌های پیشگیری آمریکای شمالی به در خواست کنگره آمریکا در دانشگاه مرلند بروی زنان قربانی انجام شد مورد تاکید قرار گرفت (برادی و استفان ۲۰۱۶). آنان هم‌چنین در پژوهش خود به بررسی علل و عوامل عدم‌گزارشی‌دهی جرم از سوی بزه‌دیدگان جرم‌های برخاسته از نفرت نیز توجه کردند. زیرا مداخله اجرای قانون برای فعالسازی خدمات به شاهد، قربانی، دستیابی به درمان مناسب در راستای سلامتی پزشکی و روانی و دستگیری و مجازات مجرم امری ضروری است (هرک، کوگان و گیلس، ۲۰۰۳ص ۲۵۲). همانطور که در مطالب بالا بیان شد قربانیان خشونت بویژه خشونت‌های برخاسته از نفرت ممکن است مجموعه‌ای از مشکلات عاطفی را تجربه کنند. در این میان استرس پس از سانحه^۱ شایع‌ترین آن‌هاست. اختلال استرس پس از سانحه در پنجمین چاپ کتاب راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی (انجمن روانپزشکی آمریکا، ۱۹۹۴) عبارت است از: «مجموعه‌ای از علائم که در پی مواجهه با عامل فشارزای بسیار شدید پیدا می‌شود». فشاری که به موجب اختلال استرس پس از سانحه ایجاد می‌شود می‌تواند به قدری زیادی ناتوان کننده باشد. الگوی شناختی اختلال استرس پس از سانحه بر این فرض مبتنی است که افراد مبتلا، از پردازش یا توجیه حادثه‌ای که موجب تسریع اختلال شده است ناتوانند. آنان به تجربه قربانیت خود ادامه می‌دهند و با روش‌های اجتنابی می‌کوشند که از تجربه دوباره بزه‌دیدگی و آسیب خود دوری کنند. بر اساس الگوی رفتاری، این اختلال در مسیر پیدایش خود از دو مرحله می‌گذرد: نخست مرحله ضربه و دوم مرحله یادآوری فیزیکی و ذهنی (احمدی، عبدالله، بقولی حسین، ۱۳۸۲، ص ۶۴). موضوع حایز اهمیت دیگر که هم‌پوشانی قابل توجهی با استرس پس از سانحه دارد حادث شدن افسردگی و اضطراب در شخص قربانی است. کسلر و همکاران وی دریافتند که ۳۶/۶ درصد از قربانیانی که استرس پس از حادثه در آن‌ها تشخیص داده شده به طور همزمان نشانه‌های افسردگی شدید را نیز داشته‌اند. در یک پژوهش مشابه کیل پاتریک و همکارانش گزارش داده‌اند که در یک نمونه پژوهی ۴۸/۵ درصد از

1- Post-traumatic stress (PTS)

زنان بزه‌دیده جرم‌های برخاسته از نفرت مبتلا به استرس پس از سانحه از افسردگی نسبتاً شدیدی رنج می‌برند.

۳. حمایت عاطفی از آسیب‌های روانی زنان بزه‌دیده در پرتو سلامت معنوی

ارتکاب هر جرمی، علاوه بر آن که خسارات مادی و آسیب‌های روانی‌ای را برای بزه‌دیده به همراه دارد، موجب آزرده‌گی خاطر احساسات و عواطف وی نیز می‌شود. آلام روحی ناشی از ارتکاب جرم، به عواملی چون شدت جرم، نحوه ارتکاب، انگیزه ارتکاب جرم و ... وابسته است. از این‌رو، به نظر می‌رسد که به موازات افزایش شدت جرم، خشونت‌آمیز بودن آن و ارتکاب با انگیزه‌های نفرت‌آلود، آزرده‌گی عاطفی نیز افزایش یابد. یافته‌های پژوهش‌ها نشان می‌دهد که بزه‌دیدگی عاطفی که از آن‌ها تحت عنوان تاثیرپذیری‌های آغازین جرم یاد می‌شود در بردارنده پیامدهایی از قبیل احساس ترس، خشم، درماندگی و شوک است (هندبوک، ۱۹۹۹، ص ۹۱). از آنجایی که احساس ضعف و آسیب‌پذیری که جرم‌های برخاسته از نفرت در اقلیت‌های بزه‌دیده در قبال وقوع جرم ایجاد می‌کنند بسیار شدیدتر از تأثیراتی است که همان جرم بر افراد عادی می‌گذارد، طبعاً دامنه بزه‌دیدگی عاطفی زنان نیز به مراتب گسترده‌تر می‌باشد. بسیاری از قربانیان در یک پژوهش میدانی اعلام کردند که در روش زندگی خود، مکان‌ها و مرزهای منطقه‌ای که پیاده از آنجا عبور می‌کنند، شیوه‌ای که با دیگران معاشرت دارند و ... تغییراتی ایجاد کرده‌اند و ترس بطور کلی زندگی آن‌ها را بهم ریخته است (لوین برایان، ۱۹۹۹، ص ۲۵).

مطابق مفهوم نظریه الگوی جرم مرزهای منطقه‌ای اشاره به مکان‌های دارد که مردم در آن زندگی یا کار می‌کنند یا به دنبال سرگرمی هستند. (محمّد نسل، ۱۳۹۵، ص ۸) این مسئله که فرد اقلیت در پی رویداد مجرمانه احساس می‌کند که بزه‌کار، اقلیت بودن وی را جولانگاهی برای ارتکاب جرم نسبت به وی قرار داده به هرچه وخیم‌تر گردیدن درد و رنج عاطفی وی که در قبال کابوس و افسردگی نمایان می‌شود دامن می‌زند. بنابراین درد و رنج عاطفی برخاسته از جرم نفرت‌آمیز بزه‌دیدگی عاطفی را حادث‌تر می‌نماید و در این جاست که لطمات عاطفی وارده بر اقلیت‌های بزه‌دیده ممکن است آثار و پیامدهای ناگوارتر و حتی وخیم‌تری

داشته و به یک آسیب یا بیماری روانی بیانجامد. بر اساس شواهد موجود، کارگزاران کیفری، از یک‌سو، می‌توانند از طریق حمایت‌های عاطفی، فرایند بازگشت به دوران قبل بزه‌دیدگی را سرعت بخشند و از سوی دیگر، با عدم حمایت عاطفی، موجبات بزه‌دیدگی دومین بزه‌دیدگان را فراهم آورد. بنابراین، انتظار آن است که نهادهای عدالت کیفری در مورد بزه‌دیدگان جرم‌های برخاسته از نفرت، حمایت‌های عاطفی - حیثیتی را در اولویت برنامه‌های خود قرار دهند. هم‌چنان که الگوی عاطفی - حیثیتی بر حمایت روانی از بزه‌دیدگان جرم‌های برخاسته از نفرت تأکید می‌کند، بزه‌دیدگی دومین موجود در این قلمرو را نیز مورد نکوهش قرار می‌دهد؛ زیرا همان‌طور که مطرح شد، بزه‌دیدگان جرم‌های برخاسته از نفرت به دلایلی چون آسیب‌پذیری، در اقلیت و غیر خودی بودن، استعداد بالایی در بزه‌دیدگی دومین دارند. از این‌رو، الگوی مورد اشاره، نه تنها بزه‌دیدگی دومین را رد می‌کند، بلکه رسالت نهادهای عدالت کیفری را در برخورد مهربانانه با بزه‌دیدگان و حمایت عاطفی از آن‌ها، تعریف می‌کند. از این‌رو، الگوی عاطفی - حیثیتی، را در پرتو راهبردها و سازوکارهای اجرایی حمایت مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۳-۱. راهبردهای حمایت عاطفی در نهادهای عدالت کیفری

هنگامی که صحبت از حقوق و نیازهای بزه‌دیدگان می‌شود، بی‌درنگ، مسئله لزوم جبران خسارت از بزه‌دیدگان به ذهن می‌رسد، ولی کسانی که از نزدیک با بزه‌دیدگان در تماس بوده و یا خود، بزه‌دیده واقع شده‌اند، به خوبی اهمیت نیازهای انسانی بزه‌دیدگان را نیز درک می‌کنند. حقوق انسانی - اخلاقی، بخشی از حقوق ذاتی، یکسان و انتقال‌ناپذیر بزه‌دیده است که به شأن، منزلت و کرامت انسانی وی باز می‌گردد و لزوماً جنبه حقوقی ندارد. ویژگی این حقوق، اخلاقی بودن مفاهیم آن است. اخلاقی بودن مفاهیم این دسته از حقوق، به این معنی نیست که پشتوانه رعایت آن نیز می‌بایست تکیه بر قواعد اخلاقی در جامعه باشد، بلکه این حقوق می‌بایست «جامه قانون» پوشیده و مورد حمایت قرار گیرند (رایجیان اصلی مهرداد، ۱۳۹۰، ص ۳۶). می‌توان مهم‌ترین حقوق انسانی اخلاقی بزه‌دیدگان را به چند دسته تقسیم کرد که عبارتند از بکارگیری آموزه‌های عدالت

ترمیمی، هم‌دردی و احترام به شأن بزه‌دیدگان و ارایه فرصت به بزه‌دیدگان برای تعریف نحوه ارتکاب جرم. هر چند رعایت و توجه به این حقوق در عمل، همواره از یکدیگر قابل تفکیک نیست و گاهی با حقوق عینی و مادی بزه‌دیدگان نیز پیوند می‌خورد، ولی برای پرداختن دقیق‌تر به این موضوع و بررسی جایگاه آن در حقوق ایران چاره‌ای جز تفکیک این موضوعات از یکدیگر نداریم.

۲-۳. فرآیندهای ترمیمی و جرم برخاسته از نفرت علیه زنان

با توجه به وضعیت و شرایط خاص برخی از گونه‌های بزه دیدگان و به دلیل برخی عوامل اجتماعی، فرهنگی و دیدگاه‌های حاکم بر سامانه‌های مجری عدالت کیفری، وجود حمایت‌های ویژه و خاص از آن‌ها ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. لازم به ذکر است که عدالت کیفری همواره با واژه سیستم همراه است و عموماً گفته می‌شود سیستم عدالت کیفری. از طرفی معادل فارسی واژه سیستم، سامانه است از این رو در زبان فارسی گفته می‌شود سامانه عدالت کیفری یا دستگاه عدالت کیفری. (نجفی ابرندآبادی، علی حسین‌ها، ص ۲۱، ۱۳۹۲) سامانه عدالت کیفری ضامن و نگهبان حقوق و آزادی‌های فردی و امنیت جانی و مالی افراد است. گفتنی است که عدالت کیفری برای به انجام رساندن وظایف خود، از یک سلسله امکانات به عنوان ورودی برخوردار است و نتیجه و خروجی آن امنیت خواهد بود. (بیات بهرام و شرافتی پور جعفر، ۱۳۹۷، ص ۴۵)

زنان بزه دیده‌ی جرم‌های برخاسته از نفرت به دلیل شرایط خاص خود نیازمند حمایت‌های ویژه‌ای هستند. بدیهی است که این حمایت‌ها صرفاً از طریق تعقیب و مجازات بزه‌کار امکان‌پذیر نخواهد بود. بلکه مهم‌ترین عامل در این میان تلاش برای بازسازی روحی و روانی بزه‌دیدگان و دستیابی به راهکارهایی برای فرو کاستن از بحران‌های عاطفی ایجاد شده است. نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که زنان قربانیان عمده‌ی خشونت و تعصب در خانه هستند که این مسأله به دلیل آسیب‌پذیری زنان به واسطه‌ی وجود عاملی تحت عنوان جنسیت است. بر همین اساس زنان بزه دیده به طور اعم و زنان بزه دیده جرم‌های برخاسته از نفرت به طور اخص شایستگی بیشتری در دریافت حمایت دارند. با توجه به مطالب پیش

گفته، نظام عدالت کیفری به دلیل تمرکز بر روی جرم و مجازات بزهکار و غفلت از بزه‌دیده در فرآیند عدالت، نمی‌تواند نقش مؤثری در حمایت‌های روانی و عاطفی از زنان بزه‌دیده ایفا کند. تنها طریق ایجاد چنین حمایت‌هایی استفاده از روش‌های ترمیمی در راستای عدالت است. بر همین اساس در این مبحث به چگونگی ایفای نقش فرآیندهای ترمیمی در دستیابی به این هدف می‌پردازیم.

۳-۲-۱. جایگاه زنان بزه‌دیده جرم‌های برخاسته از نفرت در فرآیندهای

ترمیمی

مطالعه و توجه به بزه‌دیدگان در جرم‌شناسی را به طور کلی می‌توان به دو شاخه تقسیم نمود. شاخه‌ی اول اعمال نظر به نقش و سهمی دارد که بزه‌دیده در ارتکاب جرم ایفا می‌کند و براین‌اندیشه استوار است که شخص بزه‌دیده نیز می‌تواند در ارتکاب جرم از نقش و سهمی برخوردار باشد. در این نگاه بزه‌دیده، فردی مقصر است و به عنوان عامل جرم با وی برخورد می‌شود که اصطلاحاً به آن «مقصر انگاشتن بزه‌دیده»^۱ اطلاق شده و بزه‌دیده مورد سرزنش قرار می‌گیرد. به این شاخه بزه‌دیده‌شناسی جرم‌شناختی می‌گویند. (نیازمند نداء، پیشین، ص ۲۵) شاخه‌ی دوم مربوط به حمایتی است که جامعه می‌بایست به طور کلی از بزه‌دیدگان به شیوه‌های گوناگون به عمل آورد که به آن بزه‌دیده‌شناسی حمایتی گفته می‌شود. اگرچه نقش بزه‌دیدگان در بروز برخی از جرایم مانند جرایم مالی همچون سرقت به دلیل عدم رعایت اصول حفاظتی و یا ضرب و جرح به دلیل رفتارهای تحریک‌آمیز قربانی غیر قابل انکار است، اما نباید فراموش کرد که اولاً زنان بزه‌دیده‌ی خشونت خانگی در اغلب موارد بدون داشتن هیچ‌گناهی آماج رفتارهای خشونت‌آمیز قرار می‌گیرند و بحث مقصر دانستن بزه‌دیده در این میان منتفی است و ثانیاً نگاه خشک و غیر منصفانه به تقصیر بزه‌دیده در وقوع جرم، پاک کردن صورت مسئله و به نوعی ایجاد جواز ضمنی وقوع جرم توسط مجرم است.

اگرچه بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی بزه‌دیده در وقوع جرم باید مورد بررسی قرار گرفته و در برخی جرایم - مانند ضرب و جرحی که با تحریک و شروع درگیری

1- Victim blaming

توسط قربانی جرم آغاز شده - در تعیین نوع و میزان مجازات مرتکب جرم مورد لحاظ قرار بگیرد، اما به عقیده‌ی نگارندگان این مقاله نمی‌توان این مسأله را به تمامی جرایم، به ویژه جرایم خشونت آمیز علیه زنان تسری داد. به عنوان مثال آیا عدم رعایت حجاب متعارف و استفاده از لباس‌های جلب توجه کننده توسط زنان را می‌توان مجوزی برای ارتکاب جرم تجاوز به عنف دانست؟ آیا زن قربانی تجاوز به عنف باید مورد سرزنش قرار گیرد یا به دلیل بحران‌های شدید روحی حاصل از بزه دیدگی مورد حمایت‌های ویژه قرار گیرد؟ آیا مطلق دانستن بزه دیده شناسی جرم شناختی موجبات تجزیه مرتکبین جرایم علیه زنان که عمدتاً مردان جامعه هستند را فراهم نمی‌سازد؟ به ویژه آن که به دلیل بافت و فرهنگ مردسالار جوامع، به ویژه جامعه‌ی ایران امکان تضييع حقوق و نادیده انگاشتن نیازهای حمایتی زنان بیش از مردان فراهم است. از طرف دیگر همانگونه که ذکر شد، عموم خشونت‌های خانگی علیه زنان بدون هرگونه تحریک از سوی بزه دیده صورت می‌پذیرد. به علاوه اگرچه در نظام عدالت کیفری به بحث ضرر و زیان‌های وارده بر بزه دیده توجه شده و آثار سوء عمل مجرمانه بر بزه دیده از مبانی تعیین نوع و میزان مجازات به شمار می‌رود، اما حمایت از بزه دیده و جبران زیان‌های معنوی وی مغفول واقع می‌شود. این در حالی است که بیش از هر شخص دیگر بزه دیده است که از ارتکاب جرم آسیب دیده و نیازمند حمایت است. وی می‌خواهد که درد و رنج‌هایش شنیده شود تا در پی آن بزه‌کار نیز احساس شرمساری و ندامت کرده و در وی حس مسئولیت در قبال عمل ارتكابی اش شکل بگیرد. بر همین اساس باید با استفاده از آموزه‌های بزه دیده شناسی حمایتی و فرآیندهای ترمیمی درصدد حمایت از زنان بزه دیده جرم‌های برخاسته از نفرت برآییم.

به طور کلی بزه دیده شناسی حمایتی ۳ دوره را پشت سر گذاشته است. دوره‌ی اول مربوط به قبل از پیدایش بزه دیده شناسی جرم شناختی است که طی آن در حقوق کیفری جبران خسارات وارد بر بزه دیدگان به رسمیت شناخته شد و یکی از جنبه‌های تعیین نوع و میزان مجازات همانا توجه به آسیب‌ها و ولطامات وارد بر بزه دیده بود. (نجفی ابرندآبادی علی حسین، ب، ۸۳-۱۳۸۲، ص ۱۵۳۹). مرحله‌ی دوم مربوط به پیدایش بزه دیده شناسی حمایتی است. دورانی که بزه دیده مرکز

توجه قرار گرفت و عقیده بر این بود که حقوق کیفری نمی‌تواند با اعمال مجازات اولاً احساس ترس و عدم امنیتی را که در بزه دیده ایجاد شده است رفع کند، ثانیاً از جبران و ترمیم آسیب‌ها و لطمات وارد بر بزه دیده ناتوان است و ثالثاً با سزادهی بزه‌کار، احساس ندامت و پشیمانی نسبت به ارتکاب جرم و به تبع آن حس مسئولیت نسبت به بزه دیده در مرتکب ایجاد نمی‌گردد. لذا بزه دیده به عنوان فردی که عدالت کیفری آن را به دست فراموشی سپرده و حاشیه نشینی اختیار کرده است که می‌بایست مورد مساعدت و حمایت خاص قرار بگیرد. (نیازمند ندا، ص ۲۸). مرحله سووم مربوط به دوران شکل‌گیری عدالت ترمیمی است. در این دوران آن چه که بزه دیده شناسی حمایتی عنوان کرده بود بسط و توسعه یافت. اگر تا این زمان به لطمات فیزیکی و مادی توجه می‌شد، آسیب‌ها و خسارات معنوی و عاطفی در عدالت ترمیمی در درجه‌ی نخست اهمیت قرار گرفت و برای ترمیم و جبران این آسیب‌ها و لطمات، عدالت ترمیمی پیشنهاد گفت‌وگو و مواجهه‌ی مستقیم بزه‌دیده و بزه‌کار را مطرح کرد. (نیازمند ندا، ص ۲۸)

نکته‌ی حایز اهمیت در عدالت ترمیمی نقش بزه‌دیده در فرآیند عدالت و توجه به خواسته‌ها و نیازهای وی است. بزه‌دیده از فرصت لازم برای بیان درد و رنج‌ها و ترسی که به واسطه‌ی جرم ارتكابی متحمل شده است برخوردار می‌گردد و می‌تواند خواسته‌های خود را از بزه‌کار سؤال کند و به این ترتیب تا حدّ زیادی آسیب‌ها و لطمات معنوی و عاطفی وی جبران و ترمیم می‌شود و بزه‌کار نیز به واسطه‌ی گفت‌وگو با بزه‌دیده احساس ندامت کرده و حسّ مسئولیت‌پذیری هم در وی ایجاد می‌گردد.

بنابراین با توجه به مطالب مذکور، به نظر می‌رسد عدالت ترمیمی بستری مناسب برای وارد کردن زنان بزه‌دیده جرم‌های برخاسته از نفرت به منظور رسیدگی به جرم ارتكابی علیه آن‌ها باشد. زیرا عدالت ترمیمی برخلاف دستگاه عدالت کیفری که زنان بزه‌دیده در آن به نوعی بزه‌دیدگی ناشی از تشریفات رسیدگی را هم تجربه می‌کنند، می‌تواند چتر حمایتی خود را بر آن‌ها گسترده و به بازسازی روابط مخدوش میان بزه‌کار و بزه‌دیده بپردازد. در واقع بزه‌دیدگان در جرایم خشونت علیه زنان به عنوان بازیگر اصلی ایفای نقش می‌کنند.

۳-۲-۲. هم‌دردی و احترام به شأن زنان بزه‌دیده جرم‌های ناشی از نفرت

یکی از حقوق بنیادی بزه‌دیده، «احترام» به بزه‌دیده است و بر پایه آن، رفتار همه کسانی که به گونه‌ای با بزه‌دیدگان در ارتباط اند، باید با هم‌دردی و احترام به شأن آن‌ها همراه باشد.^۱ نادیده گرفتن این دسته از حقوق و بی‌احترامی و رفتار نامناسب با بزه‌دیدگان، موجب بزه‌دیدگی دومین آن‌ها می‌شود. پاره‌ای از پژوهش‌ها نشان داده است که برخی از بزه‌دیدگان، رفتار دست‌اندرکاران عدالت جنایی را با خود بسیار ناراحت‌کننده، اهانت‌بار، نامنصفانه و بی‌اعتنا به عواطف، حقوق، نیازها و منافعشان می‌دانند، تا آن‌جا که گاهی عملکرد این نظام را به منزله «دومین بزه‌دیدگی» خود انگاشته و آن را از جرم اصلی بسیار ناراحت‌کننده‌تر می‌شمارند. به عبارت دیگر، گاه، آلام روحی ناشی از رفتار نامناسب نهادهای عدالت کیفری با بزه‌دیدگان از آزرده‌گی خاطر ناشی از ارتکاب جرم، بیش‌تر است. این امر، به ویژه در مورد بزه‌دیدگان جرم‌های برخاسته از نفرت صادق است؛ زیرا استعداد بالای آن‌ها در بزه‌دیدگی دومین، همواره آن‌ها را در معرض چالش‌های روحی جدید قرار می‌دهد. این در حالی است که هم‌دردی و احترام به شأن بزه‌دیدگان در پرتوی مدل عاطفی - حیثیتی، به ویژه، در مورد بزه‌دیدگان جرم‌های برخاسته از نفرت، دارای اهمیت است. بر این اساس، فرض بر آن است که بزه‌دیده، انسان دارای کرامتی است که به دلایل مختلف، بزه‌دیدگی را تجربه کرده و آلام روحی بسیاری را در اثر ارتکاب جرم، به جان خریده است. از این‌رو، وی نیازمند حمایت حیثیتی و عاطفی در نهادهای عدالت کیفری است تا با فراموشی رخداد مجرمانه، هر چه سریع‌تر به زندگی عادی خود بازگردد. بنابراین، نهادهای عدالت کیفری باید در راستای حمایت از بزه‌دیده و کمک به بازگشت شرایط وی به حالت عادی، وی را مورد حمایت روحی قرار دهند و کرامت وی را لحاظ کنند. هم‌دردی و احترام به شأن بزه‌دیدگان در پرتوی مدل عاطفی - حیثیتی نه تنها، اقتضای رفتار کرامت‌مدار با بزه‌دیدگان جرم‌های برخاسته از نفرت را دارد، بلکه این ایده را در اولویت برنامه‌های خود قرار می‌دهد که نهادهای عدالت کیفری باید منتظر بزه‌دیدگان جرم‌های برخاسته از نفرت باشند. بنابراین، بر خلاف رویه موجود در

برخی سامانه‌ها که بزه‌دیده به عنوان سربرار و عامل مشکل‌زا در نهادهای کیفری معرفی می‌شود، در این الگو، از یک‌سو، بزه‌دیده فردی است که می‌تواند هر لحظه اقدام به گزارش جرم کند و از سوی دیگر، نهادهای عدالت کیفری باید همواره منتظر وی باشند و رفتار کرامت‌مدار با وی را مد نظر قرار دهند.

البته، لازمه برخورداری بزه‌دیدگان از رفتاری محترمانه و دلسوزانه مستلزم تغییر دیدگاه دست‌اندرکاران قضایی و کسانی است که با بزه‌دیدگان در ارتباط‌اند. در نظام عدالت کیفری ایران، میزان برخورداری بزه‌دیدگان از رفتار محترمانه و دلسوزانه، فاقد ضمانت اجرایی واقعی است و صرفاً در قالب قانون‌گاه‌ها یا منشور اخلاقی سازمان قضایی و پلیسی، خود را نشان می‌دهد. به عنوان مثال، در تمامی بخش‌نامه‌ها و منشورهای اخلاقی نهادهای مرتبط با بزه‌دیدگان از جمله پلیس (نیوز)^۱ و قوه قضاییه (دادایران)^۲، به تکریم ارباب رجوع اشاره شده است. وجود عبارات کلی و زیبا، بدون داشتن ضمانت اجرا، یکی از مشکلات اصلی رعایت احترام بزه‌دیدگان جرم‌های برخاسته از نفرت در این قلمرو است.

۳-۳. توسعه خدمات مشاوره بر بهبود سلامت روانی زنان بزه‌دیده

در فرایند غیرکیفری

یکی از ساده‌ترین اشکال حمایت عاطفی از بزه‌دیدگان جرم‌های برخاسته از نفرت در پرتو مدل عدالت ترمیمی به‌واقع عذر خواهی بزه‌کار از اقلیت بزه‌دیده است که با این کار احساس امنیت خاطر احیا شده و وی دیگر خود را در معرض خطر بزه‌دیدگی مکرر تصور نمی‌نماید. با وجود شکل‌های مختلف برنامه‌های عدالت ترمیمی، تمامی آن‌ها نمود مشترکی دارند و آن این است که بزه‌دیدگان اقلیت فرصت می‌یابند تا پیامدهای جرم بر زندگی‌شان را شرح دهند و پاسخ تمام سوالات ناگفته خود را درباره چگونگی رویداد مجرمانه دریافت کنند و نیز در چگونگی پاسخ‌گو نمودن بزه‌کار، نسبت به رفتار بزه‌کارانه مشارکت داشته باشند.

ساختار فرآیندهای عدالت ترمیمی نیز به گونه‌ای طرح ریزی شده است که

1- news.police.ir

2- www.dadiran.ir

گفت‌وگو و بیان آزادانه احساسات و دیدگاه‌ها از اجزای ضروری و جدا نشدنی آن محسوب می‌شوند. جرم‌شناسان معتقدند: «یکی از عوامل التیام و بهبودی یا فایق آمدن بر تجربه ناخوش آیند «تحمل جرم‌های برخاسته از نفرت» توسط اقلیت‌ها، آن است که وی فرصتی برای بیان ماجرا و سرگذشت خود، آن چنان که اتفاق افتاده است، داشته باشد. دلایل درمانی قابل توجهی در این خصوص وجود دارد. برای بزه‌دیده مهم است که بتواند داستان تنش‌ها و ترس‌های خود را چندین مرتبه بازگو کند. غالباً برای بزه‌دیدگان جرم‌های برخاسته از نفرت مهم است که داستان تحمل جرم را به کسانی بگویند که عامل ارتکاب آن بوده‌اند تا به آنان بفهمانند که ارتکاب جرم چه تأثیری بر زندگی‌شان داشته است» (هوارد زهر ۱۳۸۳، ص ۵۳).

بیان دیدگاه‌ها و نگرانی‌های بزه‌دیده، افزون بر اینکه نیاز عاطفی - حیثیتی بزه‌دیده را تأمین می‌کند، برای اصلاح دیدگاه‌های دست‌اندر کاران عدالت، جامعه محلی و حتی بزه کار نسبت به بزه‌دیدگان نیز مفید است. بیان پیامدهای جرم می‌تواند در جهت اصلاح حالت «بی تفاوتی عاطفی» در بزه کار و تقویت «احساس مسئولیت پذیری» و پاسخ‌گو نمودن وی تأثیر گذار باشد. گفت‌وگو پیرامون پیامدهای واقعی و ملموس جرم بر بزه‌دیدگان، هم‌چنین موجب دستیابی به هدف کلی ارتقای «درک عمومی نسبت به جرم‌های برخاسته از نفرت» و نیز «شناسایی زمینه‌ها و علل و عوامل اجتماعی نگرش‌های متعصبانه» خواهد بود.

البته گونه دیگری نیز از حمایت عاطفی به شکل تشکیل انجمن‌های مساعدت به بزه‌دیدگان که به نوعی برای اقلیت‌های بزه‌دیده نقش پشتیبان عاطفی را ایفا نمایند نیز در تعدیل لطمات عاطفی ناشی از بزه‌دیدگی تأثیرگذار است زیرا اصولاً اقلیت‌ها تمایل دارند که با افرادی که از نظر آسیب‌پذیری و ویژگی‌های اقلیتی در وضعیتی همسان با آنان قرار دارند در تعامل باشند و لذا با مراجعه به این انجمن‌ها که متشکل از همین افراد دارای ویژگی‌های اقلیتی هستند و در گذشته نیز چنین بزه‌دیدگی‌ای را تجربه نموده‌اند، احساس همدردی و دلسوزی بیشتری به آنان منتقل می‌شود، که این خود می‌تواند عامل مهمی در ترمیم بزه‌دیدگی عاطفی فرد اقلیت به شما آید (فرانیکیش، ۱۹۸۹، ۶۷). این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که بین آسیب‌های جسمی و آسیب‌های روانی ارتباط نزدیکی وجود دارد.

این ارتباط ویژه در مواردی که آسیب جسمانی شدیدی به فرد اقلیت وارد شده و آثار آن همچنان بروی بدن باقی مانده مشهود می‌باشد، بدین توضیح که به هر میزان که آثار آسیب‌های جسمی دوام بیشتری داشته باشد، به همان مقدار نیز بهبود آسیب‌های روانی که فرد اقلیت بدنبال وقوع جرم متحمل گردیده، به تعویق خواهد افتاد، زیرا آثار آسیب‌های جسمی همواره یکی از یادآوری‌های همیشگی جرم است. اقلیت‌های بزه‌دیده با مشاهده آثار آسیب‌های جسمی ناشی از جرم همواره خاطره تلخ تجربه بزه‌دیدگی خود را در ذهن مرور می‌نماید. لذا تدارک تمهیداتی در تسریع روند بهبود آسیب‌های جسمی می‌تواند بر سلامت و بهداشت روانی اقلیت بزه‌دیده تأثیری مثبت بگذارد. اقلیت بزه‌دیده به علت وقوع جرم و رفتارهای تحقیرآمیزی که به همراه ارتکاب جرم صورت می‌گیرد، احساس اعتماد به نفس خود را به کلی از دست می‌دهد. بنابراین حمایت پزشکی از آنان از رهگذر توسل به روان‌پزشکان و روان‌شناسان در درجه نخست اهمیت قرار دارد. بنابراین هنگامی که روان‌پزشک یا روان‌شناس مشغول بازیابی سوابق از رهگذر پرسیدن سئوالاتی از اوست، و نه تنها باید از بکارگیری واژگان یا برخوردهایی که حس سرزنش را به وی منتقل می‌کنند خودداری کند بلکه باید قادر به کنترل احساسات وی نیز باشد تا بتواند حمایت پزشکی و مداوای لطمات و صدمات ناشی از جرم را به مطلوب‌ترین شکل ممکن انجام دهد. در اقلیت بودن خود باعث ورود شوک به شخص می‌شود و آماج جرم قرار گرفتن وی، شوک مضاعفی را بر او وارد می‌کند که باعث دشوار شدن روند درمان می‌گردد. که این خود به خوبی بیانگر عوامل تأثیر گذار بر شوک ناشی از بزه‌دیدگی، پیامدهای درونی بزه‌دیدگی برای اقلیت‌ها و عوامل تشدید کننده و یا تحمیل کنندگی بزه‌دیدگی وی می‌باشد (سماواتی پیروز امیر، ۱۳۸۸، ص ۱۱۵).

افزون بر این، در مواردی که اقلیت بزه‌دیده قصد دارد بزه‌دیدگی خود را کتمان کند، واکنش‌هایی که به سبب شوک ناشی از بزه‌دیده شدن می‌باشد از قبیل عدم آرامش، بی‌زاری، احساس ترس از مورد سرزنش قرار گرفتن و ترس از بزه‌دیدگی مجدد را بروز می‌دهد. در این هنگام دغدغه اقلیت‌های بزه‌دیده که باعث می‌شود از اعلام بزه‌دیده شدن خود اجتناب ورزد، آن است که تصور می‌کند با چنین کاری مورد تلافی جویی بزهکار قرار خواهد گرفت و به ناچار تنها مفر رهایی از این دغدغه را پنهان نمودن

بزه‌دیدگی خود می‌داند و چنانچه دغدغه‌ها و نگرانی‌های اقلیت بزه‌دیده در این مرحله مورد توجه قرار نگیرد فرایند درمان به شکل ناقص متوقف خواهد شد که پیامد ناگزیر آن، بزه‌دیدگی مجدد فرد اقلیت است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

برآمد

از مجموع آنچه در این نوشتار بیان شد می‌توان عنوان داشت از آن جایی که موضوع بزه‌دیدگی زنان بویژه خشونت علیه زنان به عنوان موضوعی پویا در تمام جوامع مطرح است، واکنش‌های اجتماع و انگاره‌های فرهنگی تثبیت شده در جهت بقای سنت‌های پذیرفته شده اخلاقی را می‌توان قطعاً عاملی آسیب‌زا در آسیب‌پذیری پایدار و پیچیده زنان بزه‌دیده دانست. فرایندی که به واسطه آن، می‌تواند این گروه اقلیت را درگیر آسیب‌های روان‌شناختی در سطح بالایی کند. برخی از انواع آسیب‌ها برای نمونه تجاوز، تجاوز جنسی، آزار جنسی، آسیب‌ها و جراحات ناشی از حملات جسمانی، توهین و ... نسبت به این گروه جنسی بی‌شک نه تنها نسبت به دیگران آزاردهندگی بیشتری دارد بلکه احتمال درگیر کردن آنان به استرس پس از سانحه را نیز افزایش می‌دهد. بر این اساس شناسایی و آگاهی از عواملی که بروز خطر استرس پس از سانحه را در این گروه از بزه‌دیدگان آسیب‌پذیر افزایش می‌دهد برای نمونه توجه به علائم بالینی مشهود در بزه‌دیده‌ی خشونت: توهم روزانه، کابوس بازبزه‌دیدگی، بازآفرینی تجربه‌های روان‌پریش شوک مزمن و توهم و ترقیق رابطه ذهن وی با واقعیت، نه تنها لازم است بلکه با مشخص نمودن آن‌ها می‌توان مداخله‌های موثری در پیشگیری و برآورده ساختن نیازهای خاص قربانیان طراحی کرد. توجه به این مؤلفه‌ها، بسط رویکرد بزه‌دیدگی حمایتی و توسعه و بهبود سلامت معنوی را ضرورت می‌بخشد. همزمان که این حالات بر بزه‌دیده عارض می‌شود، وجود تأثیر انکارناپذیر باورهای پذیرفته شده فرهنگی و اجتماعی در ترسیم واکنش‌های نامطلوب نظام عدالت کیفری نسبت به زنان بزه‌دیده در برخوردهای غیرآگاهانه نسبت به آنان و عدم دسترسی به امکانات مناسب در بهبود بزه‌دیدگی ناشی از جرم‌های برخاسته از نفرت، کمبود جامعه مدنی فعال و حامی حقوق قربانیان، استمرار بی‌توجهی و سهل‌انگاری نظام عدالت کیفری در قبال این گروه از آسیب‌دیدگان، واکنش‌های منفی و ستیزه‌گرایانه جامعه، پاسخ‌های سرکوب‌گرایانه نظام عدالت کیفری برای نمونه رفتار آزارنده یا نامناسب مأموران پلیس، دادسرا و دیگر کارکنان نظام عدالت کیفری را تثبیت نموده و در برخی موارد مانع از تغییر جهت‌گیری کلان سیاست‌گذاری‌های صورت

گرفته می‌شود. و این بزه‌دیده مبتلا به «اختلال فشار روانی پس از سانحه»، با بزه‌دیدگی ثانویه‌ی مواجه و گذر وی از دو سیکل پس‌بزه‌دیدگی را کند و سنجه‌های رو به ترمیم سلامت روانی وی را به محاق می‌برد.

اگرچه جوامع مختلف من جمله ایران درصدد دستیابی به راهکارهایی برای مقابله با این دسته از جرایم و گشودن چتر حمایتی خود بر سر بزه‌دیدگان خشونت‌ها که عمدتاً زنان را در برمی‌گیرد هستند، اما این پرسش وجود دارد که این اقدامات تا چه میزان در دستیابی به اهداف مورد نظر موفق عمل کرده‌اند؟ مهم‌ترین نکته در این میان آن است که آیا بسترهای لازم برای حمایت از زنان بزه‌دیده‌ی خشونت‌بویژه خشونت‌های برخاسته از نفرت در جوامع مختلف فراهم شده است یا صرفاً با جرم‌انگاری و تلاش برای سزادهی مرتکب از طریق نظام عدالت‌کیفری در راه مقابله و محو خشونت‌های خانگی گام برداشته می‌شود؟ اهمیت این موضوع در این مسأله نهفته است که اولاً بزه‌دیده در نظام عدالت‌کیفری نادیده گرفته شده و هیچ‌گونه تلاشی به منظور حمایت معنوی و روانی از وی صورت نمی‌گیرد. این در حالی است که بزه‌دیده بیشترین صدمات و آسیب‌ها را از جرم متحمل شده و صرف مجازات مرتکب نمی‌تواند آن چنان که باید در کاهش آثار سوء عمل مجرمانه مؤثر واقع شود. به ویژه آن که در جرایمی مانند جرم‌های برخاسته از نفرت علیه زنان گاه به دلیل وجود روابط نزدیک میان مرتکب و قربانی شدت این آثار بسیار بیشتر خواهد بود. ثانیاً در قوانین بسیاری از کشورها از جمله ایران به حمایت از زنان در برابرچنین خشونت و جرایمی در قوانین موضوعه‌ی آن‌ها رسمیت داده نشده و حتی در اندک مواردی که مقتن تلاشی ناچیز برای حمایت از زنان بزه‌دیده داشته، به دلیل ساختارهای فرهنگی موجود و نگاه مردسالارانه به این موضوع در مرحله‌ی عمل هدف قوانین مصوب تأمین نمی‌شود. با توجه به مجموع جهات یاد شده توجه به توسعه و سلامت معنوی زنان بزه‌دیده جرم‌های برخاسته از نفرت نه تنها ضروری است، بلکه اتخاذ رویکردهای چندوجهی و گسترده و تلاش در جهت استانداردسازی معیارهای جرم‌انگاری و تعیین فاکتورهای خطر در سطوح مختلف نظام عدالت‌کیفری برای نمونه پلیس، دادسراها و ... در ارتباط با جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها با استفاده از یافته‌های روان‌شناسی و جرم‌شناسی حایز اهمیت می‌سازد.

منابع

- احمدی، عبادالله؛ بقولی، حسین، *بزه دیدگی و سو رفتار؛ سبب شناسی، پیامدهای روان شناختی، درمان*، مجموعه مقالات اولین همایش تبیین علمی بزه دیدگان و راه کارهای پیشگیرانه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان، آبان ۱۳۸۲.
- بیات بهرام و شرافتی پور جعفر، *پیشگیری از جرم با تکیه بر رویکرد اجتماع محور (پیشگیری اجتماعی جرم)*، چاپ اول معاونت اجتماعی ناجا، ۱۳۹۷
- حسامی، سمیه، *حمایت کیفری از زنان در برابر خشونت خانوادگی*، پایان نامه کارشناسی ارشد، حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۴.
- رایجیان اصلی، مهرداد، *بزه دیده شناسی حمایتی*، چاپ دوم، پاییز ۱۳۹۱، انتشارات میزان.
- زهر، هوارد. (۱۳۸۳). *کتاب کوچک عدالت ترمیمی*، ترجمه‌ی حسین غلامی، چاپ اول، تهران، انتشارات مجد.
- فروزش روح الله، *جایگاه عدالت ترمیمی در فقه اسلامی و حقوق ایران*، نشر خرسندی، تهران، سال ۱۳۸۵.
- مهرآرا علی اکبر، *زمینه‌ی روان شناسی اجتماعی*، انتشارات مهرداد، تهران، سال ۱۳۷۳.
- مولاردی شهیندخت، *کالبدشکافی خشونت علیه زنان*، نشر حقوقدان، تهران، سال ۱۳۸۵.
- شامبیاتی هوشنگ، *حقوق جزای عمومی ۲*، جلد دوم، انتشارات ژوبین، تهران، چاپ یازدهم، سال ۱۳۸۲.
- عباسی مصطفی، *افق های نوین عدالت ترمیمی (میانجی گری کیفری)*، نشر دانشور، تهران، سال ۱۳۸۲.
- عباچی، مریم، *جرم های مبتنی بر نفرت*، تازه های علوم جنایی (مجموعه مقالات)، انتشارات میزان، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- عظیم زاده شادی، *پویایی جلوه های سیاست جنایی در حمایت از زنان بزه دیده ی خشونت*، مجله ی حقوقی دادگستری، شماره ی ۵۲ و ۵۳، پاییز و زمستان سال ۱۳۸۴.

- معین محمد، فرهنگ معین، تهران انتشارات زرین، ۱۳۹۲
- میرخلیلی، سید محمود، پیشگیری وصفی از بزهکاران با نگاه به سیاست جنایی اسلام، رساله دکتری، رشته حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران، ۱۳۹۵
- نجفی ابرندآبادی علی حسین، از عدالت کیفری کلاسیک تا عدالت ترمیمی، مجله‌ی تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره‌های ۹ و ۱۰، پاییز و زمستان سال ۱۳۸۲.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین و هاشم بیگی، دانشنامه جرم‌شناسی، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ چهارم، ۱۳۹۷.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، در آمدی بر پژوهش در نظام عدالت کیفری، فرصت‌ها و چالش‌ها، مجموعه مقالات تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۹۲
- نیازمند ندا، آسیب‌شناسی آموزه‌های عدالت ترمیمی در خصوص اطفال بزه دیده در حقوق ایران و انگلستان، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، بهار سال ۱۳۸۹.
- محمدنسل، غلامرضا و زهرا عباسی گراوند، پیشگیری از اسیدپاشی، فصلنامه دانش انتظامی. دوره ۱۸ شماره ۱. ۱۳۹۵.
- Black's Law Dictionary
 - Brain Levin, *Hate Crime Worse by Dification*, Journal of Contemporary Criminal Justice, Vol.15, No 1, 1999.
 - Beverly A. Mcphail, Diana M, (2005), *Prosecutorial Perspectives on Gender-Bias Hate Crimes*, Violence Against Women, Vol. 11 (9), Available at: <http://vaw.sagepub.com/content/11/9/1162>
 - Brody, Stephen R.(2016), *The Effectiveness of Sentencing*, Home Office Research Study no. 35, London: H. M. Stationery Office, 2016.

- Cass, V.C. (1979). **Homosexual identity formation: A theoretical model**. Journal of Homosexuality, 9.
- David A. Neiwert, Palgrave Macmillan, DEATH ON THE FOURTH OF JULY, The Story of a Killing, a Trial, and Hate Crime in America, , 2004. First published.
- Dunbar, E. (2001). **Counseling Practices to Ameliorate the Effects of Discrimination and Hate Events**: Toward a Systematic Approach to Assessment and Intervention. The Counseling Psychologist, 29 (2).
- Gratte, Ryken., Jenness, Valerie., (2001), **Examining the Boundaries of Hate Crime Law: Disabilities an the Dilemma of Difference**, Journal of Criminal Law and Criminology, Volume 91.
- Frederick M. Lawrence, Punishing Hate, **Bias Crimes under American Law**, HARVARD UNIVERSITY PRESS, 1999.
- Franikish, P. (1989). **Meeting the Emotional Needs OF Handiicapped People**: A Psychodynamic Approach.
- Holmes, T. H., & Rahe, R. H. (1967). **The social readjustment ratings scale**. Journal of Psychosomatic Research, 11., Huston.
- Johnson, K., Faulkner, P., Jones, H. and Welsh, E. (2007) **Understanding Suicide and Promoting Survival in LGBT Communities**, Brighton: University of Brighton.
- Herek, G.M., Cogan, J.C. and Roy Gillis, J. (2003) '**Victim Experiences in Hate Crimes Based on Sexual Orientation**', in B. Perry (ed.), Hate and Bias Crimes: A Reader, London: Routledge.
- Hopkins, N. (2000) '**Bomber Gets Six Life Terms: Copeland Driven by Virulent Hatred and Pitiless Contempt, Says Judge**', The Guardian, 1 July. handbook on justice for victims, un pub, 1999.

- Jeremy, A. (2007) '*Practical Implications of the Enactment of the Racial and Religious Hatred Act 2006*', Ecclesiastical Law Journal.
- Jenkins, R. (2007) '*Domestic Abuse Among Couples is "Hidden Menace"*' The Times, 9 June.
- Kessler, S. and McKenna, W. (2002) '*Who Put the "Trans" in Transgender? Gender Theory and Everyday Life*', International Journal of Transgenderism, 4 (3), <http://www.symposium.com/ijt/gilbert/kessler.htm>, 12 May.
- Leslie Wolf and Lois Copeland, *Violence against Women as Bias_Motivated Hate Crime*, (London Zed Books, 1994.)
- Karen A, McLaughlin & Kelly J. *Brilliant - Healing the hate, a national hate crime prevention curriculum for middle schools*, Education Development Center, 1997, first publishe.
- Lombardi, E., Wilchins, R.A., Priesing, D. and Malouf, D. (2001) '*Gender Violence: Transgender Experiences with Violence and Discrimination*', Journal of Homosexuality.
- Nash, Melanie and Anderson, (2002), *general strain theory*, criminology journal, vol101.
- Mason, Gail; *Not our kind of Hate Crime*; Law and Critique, Vol.12,2001.
- McDonald, E. (2006) '*No Straight Answer: Homophobia as Both an Aggravating and Mitigating, Factor in New Zealand Homicide Cases*', Victoria University of Wellington Law Review, P: 232.
- Moran, L.J. and Sharpe, A.N. (2004) '*Violence, Identity and Policing: The Case of Violence, against Transgender People*', Criminal Justice.

- Morrison, C. and MacKay, A. (2000) *The Experience of Violence and Harassment of Gay Men of the City of Edinburgh*, Edinburgh: Scottish Executive Central Research Unit
- mover 1960. *Masculinities and Crime. In Criminological Theory Past to Present*, edited by Francis T. Cullen and Robert Agnew. Los Angeles, CA: Roxbury.
- Morrison, Todd, Lindsay McLead, Melanie Morrison, Dana Anderson, and Wendy E. O Connor. 1997. “*Gender Stereotyping, Homonegativity and Misconceptions About Sexually Coercive Behavior Among Adolescents.*” Youth and Society 28.
- Soule, S. A., & Earl, J. (2001). *The enactment of state-level hate crime law in the United States: Intrastate and interstate factors*. Sociological Perspectives, Vol 44.
- Whittle, S. (1996) ‘*Gender Fucking or Fucking Gender?*’, in R. Ekins and D. King (eds), *Blending Genders: Social Aspects of Cross-dressing and Sex Changing*, London: Routledge.
- Yueh-Ting Lee, Sandy Vue, Richard Seklecki and Yue Ma, *How Did Asian Americans Respond to Negative Stereotypes and Hate Crimes?*, American Behavioral Scientist, Volume 51.